



**Interdisciplinary research in persian Language  
and literature**

Print ISSN: 2821-076X

Online ISSN: 2821-0778

*Vol. 2, New Series, No.1, Spring and summer2023*



**Reflection of Eastern tyranny in Masnavi**

Hojatoleh Papi<sup>\*1</sup>, Saeed Zohravand<sup>2</sup>, Ali Nouri<sup>3</sup>

1. PhD student of Persian language and literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran.
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran.
3. Associate Professor of Persian Language and Literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

**Article Info**

**ABSTRACT**

**Article type:**

**Research Article**

**Received:**

**20/12/2023**

**Accepted:**

**26/02/2024**

Wittfogel, a German sociologist, is one of the leading theoreticians in the field of Eastern authoritarianism. This theory is one of the approaches that reveal the complex characteristics of eastern societies and their cultural differences. The divine origin of deference to the king, submission and total obedience to the ruler, the existence of social classes, the absence of class struggle, intimidation and violence, isolationism, etc. are among the important components of this theory that the authors in this article using the analysis method Descriptively and with the approach of literary sociology, they analyzed these components in Masnavi and compared them with a number of stories of this great mystical work and came to the conclusion that Masnavi, in addition to what it shows consciously and directly about mysticism and ethics. Dodhed also reveals other cultural, social and intellectual discourses. Based on this, it can be claimed that the mental model of the poet can be identified from the power relations and the hierarchical system that governs it; In such a way that he, like the people of his time, accepted the common discourse of his time in the category of power and, accordingly, politics, and for this reason, to some extent, he gave a kind of apparent legitimacy to the political rule and the hierarchical system of the monarchy

Keywords: Eastern tyranny; Rumi, Wittfogel, power, culture

**Cite this article:** Papi, Hojatoleh., Zohravand, Saeed., Nouri., Ali .(2023) Reflection of Eastern tyranny in Masnavi. *Interdisciplinary research in persian Language and literature Vol. 2, New Series, No.1, Spring and summer2023*: pages:25-51.

DOI: 10.30479/IRPLI.2024.19726.1122



© The Author(s).

**Publisher:** Imam Khomeini International University

**\*Corresponding Author:** Hojatoleh Papi

**Address:** PhD student of Persian language and literature, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

**E-mail:** [papihojjat@gmail.com](mailto:papihojjat@gmail.com)



## بازتاب استبداد شرقی در مثنوی

حجت‌اله پاپی<sup>۱\*</sup>، سعید زهره‌وند<sup>۲</sup>، علی نوری<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

### اطلاعات مقاله

### چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۲/۰۹/۲۹

پذیرش:

۱۴۰۲/۱۲/۰۷

ویتفولگ، جامعه‌شناس آلمانی، یکی از نظریه‌پردازان برجسته در زمینه نظریه استبداد شرقی است. این نظریه از جمله رویکردهایی است که ویژگی‌های پیچیده جوامع شرقی و تفاوت‌های فرهنگی آن‌ها را آشکار می‌کند. منشأ الهی قائل شدن برای پادشاه، سرسپردگی و اطاعت تام از حاکم، وجود طبقات اجتماعی، فقدان مبارزه طبقاتی، ارعاب و خشونت، انزواطلبی و غیره از جمله مؤلفه‌های مهم این نظریه است که نگارندگان در این مقاله با بهره‌گیری از روش تحلیل توصیفی و با رویکرد جامعه‌شناسی ادبی این مؤلفه‌ها را در مثنوی معنوی کاویده و آن‌ها را با تعدادی از داستان‌های این اثر سترگ عرفانی تطبیق داده و به این نتیجه رسیده‌اند که مثنوی معنوی، افزون بر آنچه آگاهانه و مستقیم در خصوص عرفان و اخلاق نشان می‌دهد، گفتمان‌های فرهنگی، اجتماعی و فکری دیگری را نیز بازمی‌نماید. براین اساس می‌توان ادعا کرد الگوی ذهنی شاعر از روابط قدرت و نظام سلسله‌مراتبی حاکم بر آن قابل تشخیص است؛ به‌گونه‌ای که او نیز مانند مردم روزگار خویش گفتمان رایج زمانه خود را در مقوله قدرت و به تبع آن سیاست پذیرفته و به‌همین دلیل تا حدودی به حاکمیت سیاسی و نظام سلسله‌مراتبی سلطنت، نوعی مشروعیت ظاهری بخشیده است.

**کلمات کلیدی:** استبداد شرقی، مولانا، ویتفولگ، قدرت، فرهنگ

**استناد:** پاپی، حجت‌اله؛ زهره‌وند؛ سعید، نوری، علی. (۱۴۰۲). بازتاب استبداد شرقی در مثنوی، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای

زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، دوره جدید، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۴۰۲: ۲۵-۵۱.

10.30479/IRPLI.2024.19726.1122: DOI

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

حق مؤلف © نویسندگان.



## مقدمه

استبداد در سیر تاریخی جامعه ایران همواره از ارکان شکل‌گیری جامعه بوده است و دستاورد آن صرفاً ایجاد طبقاتی به شکل ساختار عمودی و از بالا به پایین بوده است. فرهنگ سیاسی ادوار تاریخی و همه جوامع سنتی پیشامدرن بر اساس روندی سلسله‌مراتبی و بر رویه ارباب‌رعیتی استوار بوده است که تا روزگار ما، در عمل، ذهن و نگاه پابرجا بوده است. تأثیر و بازتاب چنین فرهنگی بر فکر و کلام مردمان هر دوره و تأثیرپذیری متقابل میان آن‌ها (ذهن و زبان) از همین تفکرات شکل گرفته و باعث انس ایرانیان به رواج فرهنگ اقتدارگرا و تثبیت آن شده بود که شکل‌گیری و تثبیت نظام‌های سیاسی مبتنی بر استبداد پیامد آن بود.

دیرینگی استبداد در ایران بیانگر این نکته است که شاهان مستبد و بیگانه با خرد جمعی، در جهت پایداری قدرت سیاسی مستبدانه، مردمی را می‌خواستند که به‌طور مطلق فرمان‌بردار آنان باشند تا به تداوم و بقای فرمانروایی خود امیدوار باقی بمانند. به تبع آن اختیار زندگی و رفتار و هستی مردم کشور در گرو میل و اراده پادشاهان قرار می‌گرفت و فرمان همایونی، تنها مبنای حاکم بر روابط یک‌طرفه سلطان با رعایا بود. به‌همین دلیل، بررسی وجوه اثرگذاری نظام استبدادی بر شخصیت، رفتار و فرهنگ سیاسی مردم ایران امری سودمند و ضروری است.

شاعران و نویسندگان کم‌ویش در آثار خود اوضاع و احوال اجتماعی، آیین‌ها و باورها، ارزش‌ها و آداب و رسوم اجتماعی را در آثار خود منعکس کرده‌اند؛ تاجایی که می‌توان گفت: «کتاب‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی ما علاوه بر بیان رویدادها و اندیشه‌ها، روشنگر بسیاری از ضابطه‌ها، ارزش‌ها، دانش‌ها و ساختارهای اجتماعی زمان خویش است و مطالعه آن محقق را با روند و سیر تحولی فرهنگ و علوم اجتماعی ایران در دوره‌های گذشته آشنا می‌کند» (روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۲۴).

روح‌الامینی در جایی دیگر در خصوص اثرپذیری جامعه از قصه‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها می‌گوید: «جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان، افسانه‌ها و قصه‌ها و اسطوره‌ها را انعکاسی از سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی می‌دانند و مطالعه و تحقیق نمادین افسانه‌ها، اسطوره‌ها، تمثیل‌ها، به‌ویژه در مردم‌شناسی، یکی از روش‌های تحقیق است (روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۶۹).

ادبیات عرفانی ایران نیز از این قاعده برکنار نیست و بخش‌هایی از آن عصاره فرهنگ و گفتمان اقتدارگرا را نمایان می‌کند. ادبیات عرفانی نیز همانند دیگر پدیده‌های فرهنگی در ایران ادوار

مختلفی را از نظر شدت و ضعف و تنوع در گرایش به نحله‌ها و اندیشه‌های عرفانی سپری کرده است. به نظر می‌رسد علاوه بر برداشت اخلاقی - فردی از اندیشه عرفانی، باید بتوانیم برداشتی تاریخی نیز از آن به عمل آوریم؛ دریافتی که باعث افول خردگرایی در ایران گردیده و آثار زیان‌باری بر فرهنگ و پیشرفت و توسعه و ترقی ایران گذاشته است.

پس از حمله مغول، مردم در اثر جنگ‌های دائمی و تحمیل مالیات‌های گوناگون، بیش‌ازپیش به عالم عرفان روی آوردند و گاه حتی در منجلا ب افکار خرافی فرورفتند؛ به همین مناسبت پس از حمله مغول جنبه‌های منفی تصوف بیش‌ازپیش به چشم می‌خورد. ارانی می‌نویسد: «پس از آنکه صفویه تاج و تخت ایران را در دست می‌گیرد از ترس آنکه مبدا سلسله‌های دیگر عرفا رقیب آن‌ها شوند، بدان‌ها فشار می‌آورند. سلاسل تصوف هر کدام اجاق، خانقاه، قطب و آداب مخصوص داشتند. اگر بخواهیم اقسام ریاضات از قبیل حبس نفس و مجرد شدن و محدود کردن غذا مدت ۴۰ روز و غیره را شرح دهیم، موضوع طولانی می‌شود. چنان‌که واضح است تمام این‌ها آدابی هستند که با محیط دهقانی فقیر، بی‌صنعت و مایوس قرون وسطا وفق کامل دارند» (راوندی، ۱۳۵۷: ۶۵۳).

لازم است، این صورت مبتذل و منحط عرفان که برای جامعه بسیار خطرناک است، از اندیشه عرفانی بازتاب یافته در ادب فارسی متمایز شود. به نظر می‌رسد، زمان نقد این بخش از اندیشه عرفانی رسیده است، هر چند کاری بس دشوار است؛ زیرا از یک سو دامنه عرفان عامیانه - به وسیله رسانه‌ها - گسترش یافته است. از طرف دیگر جذابیت‌های ادبی متون عرفانی چنان علاقه‌ای به این بخش از ادبیات فارسی در میان ایرانیان ایجاد کرده است که سبب شده هرگونه نقد در این زمینه محتوم به شکست باشد. «تردیدی نیست که بی‌اعتنایی به میراث ادب عرفانی ایران که بسیاری از نمونه‌های نظم و نثر آن در زمره شاهکارهای ادبی جهان قرار دارد، طیره عقل است؛ اما اینکه به سبب شیفتگی به این شاهکارهای ادبی نتوانیم یا نخواهیم درباره جایگاه عرفان در تحول شیوه‌های اندیشیدن ایرانی و نقش آن به تأمل انتقادی پردازیم، اشکال بزرگی در رویکرد ما به این بخش از میراث فرهنگی ایران است» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۰۶).

اندیشه و جهان‌بینی شاعران و نویسندگان در قالب الفاظ تبلور یافته و با کنکاش در ظاهر الفاظ، می‌توان به معانی بلند اندیشه والای آن‌ها دست یافت. مولانا اندیشمندی است که با رهیافت اندرز و تمثیل و حکایت به بیان دیدگاه‌های خود پرداخته است. وی در حاشیه مباحث عرفانی،

گاه و بی‌گاه به طرح و نقد مسائل سیاسی و اجتماعی روزگار خود می‌پردازد و این مهم را در آثار منظوم و مثنوی خود تقدیم بشریت کرده است. این رهیافت در اندیشه سیاسی او نیز بازتاب یافته است؛ هرچند او را نمی‌توان اندیشمندی سیاسی به‌شمار آورد. باین‌همه در آثار مولوی، فی‌الجمله در مثنوی معنوی، رگه‌هایی از نگرش سیاسی- اجتماعی او را می‌توان جست‌وجو کرد.

بررسی مثنوی مولانا از چشم‌انداز نظریه استبداد شرقی می‌تواند، لایه‌های درونی اندیشه مولوی و وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر او را نمایان کند تا علاقه‌مندان به این اثر ادبی درک و دریافتی ژرف‌تر نسبت به مولوی و شعر و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی عصر او پیدا کنند. ضرورت دارد به فراخور زمان و تا آنجا که شعر مولوی برمی‌تابد به مدد روش‌ها و نظریه‌های مختلف علوم انسانی به تحلیل شعر و اندیشه او بپردازیم و به این وسیله لایه‌های پنهانی شعر، اندیشه و اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر او را به علاقه‌مندان بنمایانیم.

#### ۱. پیشینه پژوهش

تاکنون مثنوی معنوی از دیدگاه نظریه استبداد شرقی ویتفوجل (Wittfogel) بررسی نشده است؛ اما تحلیل‌هایی در زمینه تأثیر نظام استبدادی در مثنوی صورت گرفته است؛ از جمله مقاله «مولانا و بازتولید گفتمان سلطنت مطلقه در تمثیلی عرفانی» از جلیل مشیدی و حجت‌الله کرمی (۱۳۹۴) که با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی فرکلایف (Fairclough) به بررسی تأثیر گفتمان استبدادی در داستان رفتن شیر و گرگ و روباه به شکار پرداخته و به این نتیجه رسیده است که مولوی تحت تأثیر گفتمان غالب استبدادی عصر خویش قرار گرفته و آن را در این قصه باز تولید نموده است و مقاله «تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه» از محمود فتوحی (۱۳۹۲) که می‌گوید بر اساس خرده ایدئولوژی الزام اطاعت از اولی‌الامر باعث شده که متدینان با ظالمان همراهی و آنان را تأیید و توجیه نمایند و مقاله «تأثیر و بازتاب نظام طبقاتی و استبدادی در متون تعلیمی مثنوی فارسی» از فاطمه مهربانی ممدوح و حسین صدقی (۱۳۹۸) که اندرزنانه‌های سیاسی با هدف تأثیرگذاری بر رفتار سیاسی حاکمان، تحلیل می‌شود. اندرزنانه‌ها می‌توانند محمل مناسبی برای بازتاب این نوع از ساختار اجتماعی و نظام حکومتی باشند و باتوجه‌به تأثیرگذاری نظام طبقاتی و حکومت استبدادی بر اجتماع و روابط افراد، ادبیات به‌عنوان اصلی‌ترین نمود اجتماعی، آن را در خود انعکاس می‌دهد.

## ۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی بر مبنای کاربست نظریه استبداد شرقی و با رویکرد جامعه‌شناسی ادبی، تحلیلی نظری در زمینه جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی نظام سیاسی استبدادی حاکم بر ایران ارائه کند و از طریق تطبیق آن با مفهوم اشعار مولانا و نشان‌دادن رگه‌ها و ریشه‌های گفتمان استبدادی در مثنوی، این کتاب را از این منظر بازخوانی و تحلیل نماید.

## ۳. مبانی تحقیق

### ۳-۱. مفهوم‌شناسی استبداد در ادبیات

استبداد در لغت به معنای خودرأیی و خودکامگی است. در تاریخ بیهقی استبداد به معنای خودسرانگی آمده است و بار معنایی منفی دارد: «این خداوند ما همه هنر است و مردی اما استبدادی عظیم دارد که هنرها را می‌پوشاند» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۳۴). «سلطان از استبداد و تدبیرهای خطا دست نخواهد داشت» (همان: ۶۲۰).

در تعریف استبداد از منظر سیاسی گفته‌اند: «تصرف کردن یک نفر یا جمعی است در حقوق ملتی بدون ترس بازخواست» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۴۵).

هنگامی که خودکامگی در برترین سطح قدرت سیاسی به کار بسته شود، موجب شکل‌گیری حکومت استبدادی می‌شود. «استبداد مستلزم و متضمن نظامی است که در آن دولت در مقابل ملت هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی ندارد و اساس حکومت بر بی‌قانونی است» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۲). در کلی‌ترین تعریف: «حکومت استبدادی را می‌توان حکومت متمرکزی دانست که با فقدان یا ضعف شدید حاکمیت قانون، سیطره خودکامه و سرکوبگرانه‌ای بر جامعه اعمال می‌کند» (قاضی مرادی، ۱۳۸۲: ۴۰).

### ۲. نظریه استبداد شرقی

یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایی که درباره علت به وجود آمدن و استمرار استبداد و اقتدارگرایی و سلطه حکومت‌های اقتدارگرا در ایران وجود دارد، نظریه استبداد شرقی است. این نظریه یکی از کهن‌ترین نظریاتی است که به بررسی نظام‌های استبدادی در جهان می‌پردازد و تاریخ آن به آرای ارسطو بازمی‌گردد. «تئوری پردازان اصلی این نظریه مارکس و انگلس بودند که در ضمن تحلیل و

بررسی و ویژگی‌های نظام‌های شرقی، آن را برای تبیین وجوه تمایز نظام‌های مزبور با نظام‌های غربی مناسب یافتند» (افضلی، ۱۳۹۵: ۵۶). «از نظر هگل در شرق فقط یک تن آزاد است و او شخص فرمانروا است. در مقابل این فرمانروا که پادشاه، فرعون، سلطان و غیره نامیده می‌شود، دیگران همه اسیر و بنده‌اند و از خود اراده‌ای ندارند. اگر در یونان بخشی خدایگان‌اند و بخشی بنده در شرق همه بنده‌اند و فقط یک نفر است که خدایگان است و این یعنی استبداد شرقی یعنی نبود و فقدان آزادی در شرق که عامل شکل‌نگرفتن فردیت است، در اینجا فرد آن‌چنان سرکوب شده است که در نظم و نسق جامعه جایی ندارد، شاه سایه خداست و فرمان فرعون از آسمان‌ها آمده است. جایی برای چون‌وچرا کردن در فرمان این خدایگان شرقی نیست» (ماهروی، ۱۳۸۱: ۱۰۰)؛ البته به نظر نمی‌رسد این نظام استبدادی مختص مشرق‌زمین باشد؛ بلکه می‌توان گفت در دوران کلاسیک و پیشامدرن تقریباً همه جوامع کمابیش این نظام را تجربه کرده‌اند.

اصطلاح «استبداد شرقی» که معمولاً برای انواع گوناگون این پدیده در قاره آسیا به کار می‌رود؛ بر صورت بسیار حادی از قدرت مطلقه دلالت می‌کند (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۶۶). از نظر ویتفوگل استبداد و اقتدارگرایی در غرب هم سابقه داشته است؛ اما نوع شرقی آن با نوع غربی قابل قیاس نیست و بسیار گسترده‌تر بوده است.

کارل آگوست ویتفوگل، جامعه‌شناس آلمانی، یکی از نظریه‌پردازان مهم در زمینه استبداد شرقی است. او پس از ۳۰ سال مطالعه در زمینه استبداد جوامع شرقی به این نتیجه رسید که جامعه آب‌سالار، تمدن آب‌سالار، یا دیوان‌سالاری ارضی، بهترین مفاهیم برای نام‌گذاری نظام‌های استبدادی در کشورهای شرقی است و جامعه آب‌سالار استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی و معادل جامعه شرقی و جامعه آسیایی است. به نظر او حکومت آب‌سالار جامعه‌ای است که در آن سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه، اجاره‌داری دیوان‌سالارانه و نجیب‌زادگی دیوان‌سالارانه وجود دارد. «اصطلاح آب‌سالار بر نقش برجسته حکومت تأکید دارد» (ر. ک. ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۸).

در این نظریه حکومت به‌علت اختیاری که در نظارت و سلطه بر امور حیاتی جامعه داشت به قدرت مطلقه و نیرویی برتر از جامعه تبدیل می‌شد. بر پایه استدلال ویتفوگل بخش عمده آسیا را سرزمین‌های کاملاً خشک و نیمه‌خشک در بر گرفته است. در چنین شرایط جغرافیایی، حیات اقتصادی جامعه به ایجاد شبکه‌های عظیم آبرسانی و توزیع دقیق آب و لازمه انجام آن در یک نظام پراکنده کشاورزی وجود تشکیلاتی بزرگ برای سازماندهی و هماهنگ‌سازی است. در شرایط

عقب‌ماندگی فنی و اقتصادی تنها یک نظام دولتی بوروکراتیک از عهدهٔ انجام چنین اموری برمی‌آید که لاجرم نوعی نظام استبدادی و خودکامه را به دنبال دارد (افضلی، ۱۳۹۵: ۵۹).

بنابراین می‌توان گفت که استبداد شرقی با قدرت متمرکز، حکومت استبدادی و ساختار اجتماعی سلسله‌مراتبی مشخص می‌شود. حاکم، غالباً یک پادشاه یا یک دیکتاتور، کنترل مطلق بر جمعیت اعمال می‌کند و فضای کمی برای آزادی‌های فردی یا مخالفت باقی می‌گذارد. این شکل از استبداد عمیقاً در بافت فرهنگی جوامع شرقی ریشه دوانده است و ارزش‌ها، هنجارها و تعاملات اجتماعی آن‌ها را شکل می‌دهد.

برای آشکارکردن واقعی ویژگی‌های جوامع شرقی، کاوش در بافت تاریخی، فرهنگی و سیاسی که آن‌ها را شکل می‌دهد بسیار مهم است. جوامع شرقی که اغلب ریشه در تمدن‌های باستانی دارند، میراثی غنی دارند که بر پویایی معاصر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. تأکید بر جمع‌گرایی، احترام به اقتدار، و حفظ سنت، جنبه‌های کلیدی هستند که تعاملات اجتماعی و ساختارهای قدرت را شکل می‌دهند.

در جوامع شرقی، خانواده و اجتماع با پیوندهای قوی و روابط سلسله‌مراتبی که شالودهٔ ساختارهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند، نقش محوری دارند. ارزش‌های کنفوسیوس، که در بسیاری از جوامع شرقی رایج است، بر فرزندسالاری، احترام به بزرگان و حفظ هماهنگی تأکید دارند. این ارزش‌های فرهنگی به دوام حکومت استبدادی و پذیرش نظام‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی کمک می‌کند.

#### ۴. بازتاب نظام آب‌سالار استبداد شرقی در مثنوی

##### ۴-۱. ویژگی طبقاتی

به عقیدهٔ ویتفولگ مردم در نظام آب‌سالار به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: ۱. عالی‌رتبگان ۲. دون‌پایگان. چنین نظامی بر اساس به‌کاربردن زور به‌گونه‌ای ناعادلانه رفتار می‌کند. در حقیقت در این نوع از حکومت تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اما مردم عادی تمایزی ندارند. در گروه افراد عالی‌رتبه جایگاه افراد بر اساس سلسله‌مراتب قدرت و ثروت مشخص می‌شود. در ردهٔ مردم دون‌پایه اشخاص بر اساس فعالیت و مالکیت، جایگاهی پیدا می‌کنند؛ البته باید توجه داشت که هر مالکیتی در اختیار حاکم مستبد است و مالکیت خصوصی وجود ندارد. به این ترتیب طبقات در نظام استبدادی به این روش تقسیم‌بندی می‌گردند:



الف) پادشاه که بر افراد وابسته به حکومت ریاست و به واسطه تعدادی از افراد عالی‌رتبه و فروپایگان کشوری و لشکری آن‌ها را هدایت می‌کند. نقش شاه آن است که بر انجام وظایف یکایک طبقات نظارت کند تا نظم اجتماعی هماهنگ حفظ شود. «این ادعا که شاه صاحب فر و سایه خدا بر روی زمین است از منابع پیش از اسلام و پس از اسلام سرچشمه می‌گیرد و به موقعیت شاه در رأس هرم سلسله‌مراتب مشروعیت می‌بخشد» (فوران، ۱۳۷۷: ۷۸). فرمانروا به دلخواه خویش می‌تواند هرکس را ترفیع درجه بخشد یا او را نابود کند. «حاکمیت مطلق پادشاهان بر زندگی ایرانیان باعث شده بود تا شاه تجسم دولت و فرمانروای مطلق تلقی گردد و حتی در دوران پیش از اسلام و اوایل دوره صفویه و در قرن شانزدهم به مثابه خدا نگریسته شود. لذت شاه در مقام تعیین‌کننده مقدرات کسانی که در اطراف او بودند، به اوج خود می‌رسید؛ چهره‌ای که قادر بود ثروت، اشتهار یا ویرانی، مصادره و حتی مرگ را نصیب زیردستان خود نماید» (فولر، ۱۳۸۲: ۲۷). باید در نظر داشت که در جوامعی مانند ایران که تاریخ درازدانی دارند و بر آن سلسله‌های پادشاهی بسیاری حکم رانده‌اند، سلطنت و حکومت‌های تمامیت‌خواه در ذهن و در برابر چشم مردمان بوده است. دیگر آنکه در جهان پیشامدرن، سلطنت مطلقه و متکی به زور و سرنیزه یگانه نوع حکومت‌داری بوده است؛ بنابراین خواه‌ناخواه متقدمان ما با آن جهان و با آن شیوه حکومتی به‌عنوان یگانه الگوی قدرت آشنا بوده‌اند و همان الگو در دین، عرفان، اخلاق و دیگر جلوه‌های فرهنگی شناخته و متبوع بوده است.

ب) عالی‌رتبگان که عهده‌دار نوعی وظیفه حکومتی هستند. این اشخاص به دو رده مأموران عالی‌رتبه و مقامات لشکری تقسیم می‌گردند. معیشت آنان به وسیله مستمری و حقوقی که به صورت ماهیانه دریافت می‌کنند یا از طریق زمین‌های دولتی که به آنان واگذار می‌شود، تأمین می‌گردد.

پ) مأموران فروپایه که شامل دبیران یا کارگزاران سطح پایین هستند. دبیران به انجام امور اداری و مأموران فروپایه به انجام نگهبانی از دروازه‌ها یا به‌عنوان خدمتکار، زندانبان یا داروغه انجام وظیفه می‌نمایند.

ت) توده مردم جامعه آب‌سالار که شامل بازرگانان، دهقانان، پیشه‌وران و بردگان هستند، به‌عنوان دون‌پایه‌ترین اشخاص نقش بسیار کوچکی در جامعه آب‌سالار برعهده دارند (ر.ک. ویتفو گل، ۱۳۹۱: ۵۶۰-۴۶۷)

طبقات موجود در مثنوی، نتیجهٔ جامعه‌ای استبدادی است که آن‌ها را می‌توان به دو گروه، طبقهٔ حاکم و تودهٔ مردم دسته‌بندی کرد. این طبقات دقیقاً قابل انطباق بر همان طبقاتی است که ویتفوگل در نظریهٔ استبداد شرقی بیان کرده است. شاه، وزیر، امیر، میر، محتسب، ندیم، نقیب، جامه‌دار، میرآخور، حاجب، حکیم و رسولان همه در طبقهٔ حکمرانی قرار دارند که خودکامگی و استبداد را ایجاد کرده‌اند. در مقابل این طبقهٔ خواجه، خاتون، کنیز، بنده و غلام از طبقهٔ تودهٔ مردم محسوب می‌شوند:

اتفاقاً شاه روزی شد سوار	با خواص خویش از بهر شکار (۱/ ۳۷)
یک کنیزک دید شه بر شاهراه	شد غلام آن کنیزک پادشاه (۱/ ۳۸)
شه طیبیان جمع کرد از چپ و راست	گفت جان هر دو در دست شماست (۱/ ۴۳)
با حکیم او قصه‌ها می‌گفت فاش	از مقام و خواجگان و شهر باش (۱/ ۵۹)
شه فرستاد آن طرف یک دو رسول	حاذقان و کافیان بس عدول (۱/ ۱۸۵)
او وزیری داشت گبر و عشوه ده	کو بر آب از مکربر بستنی گره (۱/ ۳۲)
طایفهٔ نخجیر در وادی خوش	بودشان از شیر دایم کش مکش (۱/ ۹۰۳)
خواجه چون بیللی به دست بنده داد	بی‌زبان معلوم شد او را مراد (۱/ ۹۳۵)
هر که شد مر ورا او جامه‌دار	هست خسران بهر شاهش اتجار (۱/ ۷۶۹)
پس نقیبان پیش او باز آمدند	بس گلاب لطف بر جیبش زدند (۱/ ۲۷۷۹)
پادشاهی بنده‌ای را از کرم	برگزیده بود بر جمله حشم ده یکی قدرش ندیدی صد وزیر

(۲/ ۱۰۴۸-۱۰۴۷)

گفت صوفی ما فقیر و زار و کم قوم خاتون مالدار و محتشم

(۴/ ۱۹۵)

جنس شاه است او و یا جنس وزیر هیچ باشد لایق گوزینه سیر

(۲/ ۱۱۷۳)

میرآخور دید او را رحم کرد کاشنای صاحب خربود مرد

(۵/ ۲۳۶۴)

آنچه می‌گوید ز مکر و فعل و فن هست سلطان با حشم جویای من

(۲/ ۱۱۵۳-۱۱۵۲)

این ابیات متأثر از ساختار سیاسی و حکومتی جامعه است و بیانگر وجود جامعه‌ای است که نظام سلسله‌مراتبی بر آن حاکم است. حکومتی که در آن سلطان در رأس جامعه قرار دارد و اشخاص دیگر خواه در منصب‌های حکومتی و خواه غیرحکومتی قرار داشته باشند، رعیت محسوب می‌شوند. مطابق نظریه ویتفوگل چنین جامعه‌ای استبدادی است و مولوی در مثنوی از روی ناخودآگاه و یا آگاهی طبقات جامعه روزگار خود را همان‌گونه تصویر کرده که در یک جامعه استبدادی شرقی وجود داشته است؛ زیرا برای مولانا و ساکنان جهان پیشامدرن، بیش از این الگو و سرمشق، الگوی دیگری وجود نداشته که بنخواهند مطرح کنند.

در مثنوی اشخاصی همچون وزیر، امیر، محتسب، ندیم، نقیب، جامه‌دار (حاجب)، میرآخور، رسول، دیوان‌سالارانی‌اند که در نظام سلسله‌مراتبی قدرت استبدادی بعد از فرمانروا قرار دارند. پس از حاکم وزیر در رأس هرم قرار دارد که در سیر عمودی قدرت استبدادی، پس از شاه قرار می‌گیرد. در نظام استبدادی هرم قدرت نه از طریق قانون که از طریق به‌کاربردن زور و قدرت، مشخص می‌شود. در جوامع مختلف برای اعمال قدرت در رأس هرم شیوه‌ها و ویژگی‌های مختلفی وجود دارد؛ از جمله ویژگی‌های کاریزماتیک، ماورایی، نژادی، اجماع و رأی مردم است؛ درباره آرای مردم با این تصویری که ما امروزه از آن داریم، مطلقاً در جهان پیشامدرن شرقی مطرح نبوده و مصداقی نداشته است. تنها مصداق آن سنت بیعت بوده است که به‌صورت ناقص تنها در مورد خلفای مسلمین در صدر اسلام جاری بوده است.

افراد دیگری همچون رسول، نزه‌داران و سپاهیان در طبقه افراد دون‌پایه نظام حکومتی دیوان‌سالار قرار می‌گیرند که قابل بازخوانی با نظریه ویتفوگل هستند. در قصه‌های پادشاه و کنیزک،

شیر و نخجیران و رفتن شیر و گرگ و روباه به شکار به ترتیب مرد زرگر، طایفه وحوش و گرگ و روباه به‌عنوان نماینده طبقات فرودست، توان مقابله با حاکم مستبد را ندارند و مطیع تام و تمام فرامین سلطان هستند.

در قصه‌های مثنوی، بیان مفهوم سلطنت و قدرت (چه قدرت معنوی و چه قدرت دنیایی) در زبان مولانا با استعاره شیر، نشان‌دهنده سلطه و جباریت حکومت استبدادی عصر او است. در تجربه مستقیم مولانا و در سابقه زیست‌بوم سیاسی او، سلطنت و پادشاهی چیزی جز اقتدار مبتنی بر سلطه و غلبه نبود. در نتیجه مولانا برای نشان‌دادن قدرت مطلقه از شیر استفاده می‌کند که از نظر او قدرت قاهر است. در زندگی مولانا سلطان مظهر جلال و شکوه و عظمت است. سلطان شیر است؛ یعنی حکومت چیزی جز غلبه و سلطه به مدد قوه قهریه نیست. در داستان به شکار رفتن شیر و گرگ و روباه تصور مولانا از شیر مبتنی بر مفهوم سلطنت مطلقه و پادشاهی مقدس است. برای این که مهم‌ترین مؤلفه حکومت استبدادی اعمال قدرت است. «شیر در معتقدات و باورهای اغلب ملل باستانی و خصوصاً آریاییان از دیرباز مظهر شکوه و قدرت و شجاعت تصور شده است و این نکته از نقوش حجاری‌های بازمانده از ایرانیان باستان آشکار است» (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۹۲). پادشاهی شیر از باورهای باستانی است. «شیر پادشاهی است پادشاه‌زاده از محتد اصیل و منشأ کریم. شهرباری و فرمانروایی بر سباع آن بقاع از آبای کرام، او را موروث مانده» (وراوینی، ۱۳۳۵: ۴۶۴).

در قصه به شکار رفتن شیر و گرگ و روباه، از همان آغاز قصه، شیر در همراهی با گرگ و روباه، به‌عنوان یک همراه همدل و برابر، معرفی نمی‌شود؛ بلکه در جایگاهی برتر نشان داده می‌شود:

گرچه زیشان شیر نر را ننگ بود  
لیک کرد اکرام و همراهی نمود  
این چنین شه را زلشکر زحمت است  
لیک همره شد، جماعت رحمت است  
(۱/ ۳۰۱۷-۳۰۱۶)

در این قصه هنگامی که روباه سرانجام گستاخی گرگ را می‌بیند، عبرت می‌گیرد و بلافاصله خود را در جایگاهی فرودست نشان می‌دهد. لحن کلامش بر خلاف گرگ بیانگر جایگاه فرودستانه اوست. او در تقسیم شکارها، همه را به شیر تقدیم می‌کند و خود را به‌طور کامل نادیده می‌انگارد. او در این گفتگو نام شیر را بر زبان نمی‌آورد، بلکه از صفات جانشین اسم استفاده می‌کند؛ صفاتی که برگرفته از گفتمان نظام سلطنت و بیانگر ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در ایران است:

بعد از آن رو شیر با روباه کرد  
سجده کرد وگفت این گاو سمین  
وین بز از بهر میان روز را  
وان دگر خرگوش هم بهر شام  
گفت بخشش کن برای چاشت خورد  
چاشت خوردت باشد ای شاه گزین  
یخنی ای باشد شه پیروز را  
شب چره این شاه با لطف و کرم  
(همان: ۳۱۰۴-۳۱۰۷/۱)

#### ۴-۲. فقدان مبارزه طبقاتی

طبق نظریه ویتفوگل، معمولاً توده مردم در سیستم استبداد شرقی، از ترس شکست از قدرت حاکم، قیامی طبقاتی انجام نمی دهند و معمولاً اقدامات آنها به شورش های پراکنده محدود می شود. در قصه نخجیران شیر نماد فرمانروای خودکامه و نخجیران سمبل مردم استبدادزده و خرگوش نماد نخبگانی است که با چاره اندیشی های خردمندانه خویش برای رهایی مردم از سلطه نظام استبدادی تلاش می کنند:

گفت ای یاران مرا مهلت دهید  
تا امان یابد بمکرم جانتان  
تا بمکرم از بلا بیرون جهید  
ماند این میراث فرزندانان  
( ۱۰۰۰-۱۰۰۱ / ۱ )

همچنین داستان کودکان مکتبی و استاد بد اخلاق نمونه ای از فشار و سخت گیری های جامعه استبدادزده است که کودکان مکتبی با نقشه ای زیرکانه به مبارزه با این سخت گیری ها اقدام می کنند:

کودکان مکتبی از اوستاد  
مشورت کردند در تعویق کار  
آن یکی زیرک تر این تدبیر کرد  
گشت استا سست از وهم و ز بیم  
پس برون جستند سوی خانه ها  
هر چه دیدند از ملال و اجتهاد  
تا معلم درفتد در اضطرار  
که بگوید اوستا چونی توزرد...  
برجهید و می کشانید او گلیم...  
همچو مرغان در هوای دانه ها  
(۱۵۹۱-۱۵۲۲/۳)

مولوی برای مبارزه با خودکامگی فرمانروا در قالب این قصه ها راه حلی را ارائه می دهد که به جامعه ای که استبداد شرقی در آن غالب است در ارتباط است.

## ۳-۴. خشونت و ارباب

یکی دیگر از خصوصیات جوامع استبدادی شرقی، خشونت و ارباب تام است، حاکمان با استفاده از این شیوه به مجازات و سرکوب مخالفین می‌پرداختند و ضمن رنج بسیاری که بر مردم از این رهگذر وارد می‌کردند به تثبیت و تقویت نظام ظالمانه خویش می‌پرداختند. ویتفوگل در این زمینه می‌نویسد: بسیاری از سخنگویان استبداد آب‌سالارانه، بر نیاز سیاست حکومت به مجازات تأکید کرده‌اند. چنین سیاستی با این برهان توجیه می‌شود که مردم بی‌گناه اندک‌اند. بدین‌سان مجازات به‌عنوان ابزار ضروری سیاستمداری موفق در نظر گرفته شده است. پس تنها مجازات است که بر همه آفریدگان حکومت می‌کند و محافظشان است و هنگام خواب از آن‌ها مراقبت می‌نماید. ارباب یکی از این شیوه‌ها است. ارباب، سرانجام‌گزیرناپذیر تصمیم‌حاکم در جهت تحقق منافع خود است که با عقلانیت مردم مغایرت دارد ... با مجازات است که برتری اجتماعی در برابر حمله‌هایی از پایین تضمین می‌شود (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۲۱۹-۲۴۵). تهدید و ارباب، یکی از رفتارهای ننگین حکام مستبد است تا بدین‌وسیله از بیداری ملت غفلت‌زده جلوگیری کنند؛ زیرا آنان همواره خواهان پیروی بی‌چون‌وچرای اتباع خویش‌اند و از هرگونه شبهه‌افکنی که مانع تحمیل کردن روایت استبدادی آنان می‌شود، بیزار می‌جویند (قاضی مرادی، ۱۳۸۴: ۱۹۵). مولانا رفتار فرعون را برای مرعوب ساختن مردم چنین بیان می‌کند:

صد هزاران طفل می‌کشت او برون      موسی اندر صدر خانه در درون  
از جنون می‌کشت هر جا بد جنین      از حیل آن کورچشم دوربین  
(۳/ ۹۶۲-۹۶۳)

و در داستان پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت: سرکوب آزادی‌های فردی، دستکاری حقیقت، و فرسایش کرامت انسانی را برجسته می‌کند:

شاه از حقد جهودانه چنان      گشت احوال کالامان یارب امان  
صد هزاران مؤمن مظلوم کشت      که پناه دین موسی را و پشت  
(۱/ ۳۳۷-۳۳۶)

آن جهود سگ بین چه رای کرد      پهلوئی آتش بتی بر پای کرد  
کانک این بت را سجود آرد برست      ور نیارد در دل آتش نشست  
(۱/ ۷۷۳-۷۷۲)

یک زنی با طفل آورد آن جهود

طفل از او بستد در آتش در فکند  
پیش آن بت و آتش اندر شعله بود  
زن بترسید و دل از ایمان بکند  
(۱/ ۷۸۷-۷۸۶)

مطابق نظریه ویتفونگل: «هر حکومتی شیوه‌هایی برای تحمیل اراده خود بر رعایایش دارد؛ مثلاً در مصر باستان مار سمی مقدس سمبل ترور ذاتی استبداد فراعنه است که در جلو نیم‌تاج حکام چنبره زده و دشمنان او را تهدید به نابودی می‌کند. اعمال پادشاه را همچنین می‌توان با کارهای الهه شیر، القاکننده ترس و وحشت مقایسه کرد». در قصه به شکاررفتن شیر و گرگ و روباه، فرجام تلخ گرگ تداعی‌کننده خشونت و ارعاب و وحشت و هراسی است که در جامعه استبدادی، در فضای زیست مولوی توسط او با نماد شیر (شاه) به تصویر کشیده شده است. از آنجایی که شیر در این قصه در جایگاه شاهی قرار دارد با ویژگی‌هایی از قبیل «شیر نر» و «شیر حراب» توصیف شده است. در این ویژگی‌ها بر دو عنصر نرینگی و «خشونت و دلیری» به‌عنوان خصوصیات قهری پادشاه، تأکید شده است.

گروه عظیمی از ساکنان جامعه استبدادزده به‌سبب حاکمیت جو اختناق و پرهیز از خشونت راهی جز انفعال و سکون ندارند. ایجاد ترس و وحشت از جمله عوامل ماندگار ماندن چنین حکومت‌هایی است. منتسکیو (Montesquieu) بهترین عامل روانی حافظ نظام‌های استبدادی را ایجاد هراس می‌داند و تأکید می‌ورزد که ناتوانی در تحمیل ترس و وحشت، مهر سرنگونی حکومت‌های مستبد است (منتسکیو، ۱۳۶۲: ۱۱۹). جلوه‌ای از این استبداد توأم با خشونت در قصه شطرنج‌بازی شاه با دلچک بیان گردیده است:

مات کردش زود خشم شه بتافت	شاه با دلچک همی شطرنج باخت
یکیک آن شطرنج می‌زد بر سرش	گفت شه شه و آن شه کبرآورش
صبر کرد و گفت دلچک الامان	که بگیر اینک شهت ای قلتبان
او چنان لرزان که عود از زمهریر	دست دیگر باختن فرمود میر
وقت شه شه گفتن و میقات شد	باخت دست دیگر و شه مات شد
شش نماد بر خود فکند از بیم تفت	برجهید آن دلچک و در کنج رفت
خفت پنهان تا ز خشم شه رهد	زیر بالش‌ها و زیر شش نماد
گفت شه شه شه شه ای شاه گزین	گفت شه: هی هی چه کردی چیست این؟
	کی توان حق گفت، جز زیر لحاف

با چو تو خشم آور آتش سجاف

(۵/ ۳۵۱۵-۳۵۰۷)

همچنین خشونت و بداخلاقی امیری ترک مست را به تصویر می‌کشد که گریز گران را برداشت و غوغایی به پا کرد تا مطربی را بزند. ماجرا چنین بود که این امیر ترک سحرگاه به مجلس شادخواری نشست و از مطربی خواست غزلی را به آواز بخواند. مطرب غزلی را خواند که ردیف «نمی‌دانم» در آن تکرار می‌شد. تکرار این واژه، امیر ترک را خشمگین کرد؛ بدین علت از سر خشم گرز گرانی را برداشت تا سر مطرب را بشکند و او را مجازات کند. سرهنگ، گرز را از دست امیر گرفت، ولی امیر همچنان دشنام می‌گفت:

برجهید آن تُرک و دَبُوسی کشید	تا عَلَیها بر سرِ مطرب رسید
گُرز را بگرفت سرهنگی بدست	گفت: نه، مُطرب کُشی این دم بدست
گفت: این تکرارِ بی حد و مَرش	کوفت طبعم را، بکوبم من سرش

(۶/ ۷۱۲-۷۱۰)

پادشاهان جوامع استبدادی در مشرق‌زمین با وسایل و ابزار مختلفی که در اختیار داشتند؛ نسبت به طبقات فروپایه و توده مردم اعمال خشونت می‌نمودند و آنان را نابود می‌کردند و از پای درمی‌آوردند. در حکومت‌های آب‌سالار، اعمال زور تنها در انحصار حاکمان مطلقه است. در کشورهای آب‌سالار، غول مجازات، سگ نگهبانی نیست که مهارش در دست مردم باشد، بلکه شیری است که به دلخواه خود گام برمی‌دارد. یک مهندس قدرت، باید وسایلی همچون شیر برای خردکردن مخالفانش داشته باشد؛ ارتش، جاسوس، زندان و زندانبان، شکنجه‌گر، جلاذ و همه ابزارهای ضروری برای گرفتن، ازکارانداختن و نابودساختن یک مظنون در دست او خواهد بود و این ابزارها می‌توانند با بیشترین تأثیر روانی به‌کار گرفته شوند.

در قصه پادشاه و کنیزک، کشته‌شدن مرد زرگر به‌دست حکیم نمودی از نظریه استبداد شرقی ویتفوگل در مثنوی است:

بعد از آن از بهر او شربت بساخت	تا بخورد و پیش دختر می‌گداخت
--------------------------------	------------------------------

(۱/ ۲۰۲)

این بگفت و رفت در دم زیر خاک	آن کنیزک شد ز عشق و رنج پاک
------------------------------	-----------------------------

(۱/ ۲۱۶)



و در جایی دیگر مولوی بیان می‌کند که پادشاهی به قصد نماز خواندن به سوی مسجد جامع رفت و گروه چوب‌داران و نقیبان او برای اینکه مردم را از سر راه دور کنند، آواز دورباش سردادند؛ سرها شکستند و جامه‌ها پاره کردند و از هیچ خشونت و آزاری نسبت به مردمان دریغ نکردند. در این میان شوریده‌ای بیدل که چوب نقیبان او را آزرده ساخته بود، با سر و روی خونین روی به سلطان کرد و گفت تو که خودت را برای رسیدگی به مظلوم و شکایات خلق آماده نشان می‌دهی، سر و وضع مرا آشکارا ببین که نهان و نهفت را هم به این ترتیب متوجه خواهی شد. در جایی که مسجد رفتن تو که کار خیر است مایه دردسر و آزار خلق می‌گردد، مشخص است که شر تو چه قدر مایه ضرر و آفت مردمان خواهد شد:

سوی جامع می‌شد آن یک شهریار	خلق را می‌زد نقیب و چوب‌دار
آن یکی را سرشکستی چوب‌زن	و آن دگر را بر دریدی پیرهن
در میانه بیدلی ده چوب خورد	بی‌گناهی که برو از راه برد
خون‌چکان رو کرد با شاه و بگفت	ظلم ظاهر بین چه پرسى از نهفت
خیر تو این است جامع می‌روی	تا چه باشد شرّ و زورت ای غوی

(۶/ ۲۴۶۹-۲۴۶۵)

در داستان موسی و فرعون، وی برای جاسوسی، عده‌ای از زنان را به عنوان جاسوس به میان مردم گسیل می‌کند، تا اطمینان پیدا کند که موسی<sup>(ع)</sup> کشته شده است:

آن زنان قابله در خانه‌ها	بهر جاسوسی فرستاد آن دغا
غمز کردندش که اینجا کودکی است	نامد او میدان که در وهم و شکی است

(۳/ ۹۴۹-۹۵۰)

مولوی در مثنوی به سطوت و هیبت پادشاهان اشاره می‌کند که هنگام سوار شدن بر اسب و گذار بر مردمان، سرهنگان ترس‌آوری در کنار آنان شمشیرهای تیز به دست می‌گیرند و دورباشان آنان، نیزه و سلاحی همراه دارند که همواره به مردم آسیب می‌رسانند:

هست شاهان را زمان بر نشست	هول سرهنگان و صارم‌ها به دست
دور باش و نیزه و شمشیرها	که بلرزند از مهابت شیرها
بانگ چاووشان و آن چوگان‌ها	که شود سست از نهیش جان‌ها

(۴/ ۳۷۷۴-۳۷۷۲)

مطابق گفته ویتفوگل «دولت آب‌سالار که نه تحمل استقلال قوه نظامی را داشت و نه تاب مالکان مستقل، پیدایش یک قدرت مذهبی مستقل را نیز نمی‌خواست. هیچ جامعه آب‌سالاری را نمی‌توان سراغ کرد که در آن یک دین مسلط، خارج از حیطه اقتدار دولت و به‌عنوان یک کلیسای ملی و خودمختار، ظاهر شود» (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۴۳). مولوی در داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت، پادشاهی خودکامه و ستمگر را توصیف می‌کند که نسبت به پیروان حضرت عیسی کینه داشت و درصدد براندازی آیین آن‌ها بود؛ زیرا تحمل پیدایش دین مستقل دیگری را نداشت. وی علاوه بر کشتن بسیاری از نصرانیان توسط عوامل خود با نقشه وزیر حيله‌گر خود که با رفتاری ریاکارانه و مکارانه - سعی در نزدیکی بیشتر به پادشاه داشت و سرانجام بر اثر این طمع‌ورزی جان خویش را نیز از دست داد - در میان رهبران گروه‌های دوازده‌گانه مسیحی تفرقه افکند و در بین آنان آتش جنگ برافروخت و بسیاری از آنان با نیرنگ وزیر به‌دست هم‌کیشان خود کشته شدند. به‌نظر مولوی جامعه استبدادی محکوم اغراض انسان، انحصارطلبی است که خارج از اخلاق اجتماعی مبتنی بر فردیت برتر انگار خویش عمل می‌کند تا نظر خود را بر مردم تحمیل نماید؛ توصیف رفتار شرارت‌آمیز فرعون در مثنوی یادآور این سخن توماس هابز (Thomas Hobbes) است که اگر انسان از بستر حیات مدنی-سیاسی که او را پایبند اخلاق می‌کند جدا شود، شریرترین و درنده‌خوترین موجودات می‌شود (دیرکس، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

#### ۴-۴. اطاعت تام

انسان به‌طور فطری تمایل به استقلال و خودمختاری دارد؛ اما نظام استبدادی تمایل به تربیت جامعه‌ای گوش‌به‌فرمان و بی‌هویت دارد. به گفته ویتفوگل حکومت استبدادی آب‌سالار آدمیان را از دنبال‌کردن خواست و عمل سیاسی مستقل باز می‌دارد؛ زیرا قدرت مطلقه صورتی از حکومت است که در آن همه قدرت‌ها باید در دست فرمانروا باشد و اقتدار موازی و مستقل دیگری وجود ندارد که مردم برحسب عادت مانند شاه از او نیز اطاعت کنند و در نتیجه بتوانند در برابر فرمانروا قانوناً مقاومت کنند و از او حساب بخواهند (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۶۸). در قصه به شکاررفتن شیر و گرگ و روباه، گرگ که در حضور شیر برای خود قدرت و استقلال قایل می‌شود، توسط شیر مورد تحقیر و سرکوب قرار می‌گیرد؛ چون برای شیر قابل قبول نیست که به موازات قدرت خود قدرت موازی و مستقل دیگری وجود داشته باشد:

شیر گفت ای گرگ چون گفتمی بگو  
چونک من باشم تو گویی ما و تو  
گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید  
پیش چون من شیر بی مثل و ندید  
(۱/ ۳۰۵۲-۲۰۵۱)

روباہ در این قصه آن چنان مرعوب شیر شده که چاره‌ای جز اطاعت تام ندارد. مطابق گفته ویتفوگل «در جهان آب‌سالار سجده‌کردن بارزترین شکل بیان اطاعت و احترام بود. سجده‌کردن در همه اعصار نماد اطاعت خفت‌بار بوده و به‌گونه‌ی نمایانی پهنه و قدرت تام استبداد ارضی را نمایش می‌داده است (ویتفوگل ۱۳۹۱: ۲۴۴-۲۴۵):

سجده‌کرد وگفت این گاو سمین  
چاشت خوردت باشد ای شاه‌گزین  
(۱/ ۳۱۰۵)

از دیدگاه حکومت استبدادی مبنای شهروند خوب بودن، اطاعت محض از فرمانروا است (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۲۳۷). در قصه امتحان پادشاه دو غلام نو خریداری، در آن بردگی و بندگی و مناسبات میان خواجه و بنده، مطیع محض بودن، پذیرفتن بی‌چون و چرا و بنده فرمان پادشاه بودن را مولانا به تصویر کشیده است:

در جوال آن کس که می‌باید کشید  
سوی سلطانان و شاهان رشید  
(۴/ ۱۵۷۷)

یاکوبسن (Jakobson) اطاعت را فضیلت اصلی جامعه و دین بین‌النهرین باستان به‌شمار می‌آورد. او می‌گوید: اساساً در بین‌النهرین زندگی خوب برابر با زندگی اطاعت‌آمیز بود (همان: ۲۳۹). به‌نظر کنفوسیوس (Confucius) آموزشی که اطاعت مطلق از والدین و معلم را درخواست می‌کند، بهترین بنیادی است که برپایه آن می‌توان اطاعت مطلق به خدایگان جامعه را بنا کرد (همان: ۲۴۰). این فرهنگ از همان آغاز کودکی با سیطره کل بر جزء شروع به تخریب ساختار شخصیتی انسان‌ها می‌کند تا فرآورده‌هایی تحویل جامعه دهد که در قلمرو ناخودآگاه در تعارض با نظام سیاسی حاکم نباشد (تهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۳). بر مبنای نظریه استبداد شرقی در جوامع شرقی حکومت‌ها، آنچه از رعیت خویش طلب می‌نمایند، اطاعت و تسلیم‌پذیری محض است. بازتاب چنین اندیشه‌ای در روابط مرید و مرادی در عرفان و تصوف نیز دیده می‌شود. در نظام معرفت‌شناسی صوفیان، همانند نظام درباری، سلسله‌مراتب منزلت وجود دارد. سفر روحانی و طی طریق، با انتخاب پیر شروع می‌شود و رهرو با تسلیم و وانهادن اختیار خود در برابر اراده پیر این

سفر را ادامه می‌دهد؛ تا جایی که با سرپیچی از فرمان پیر از رسیدن به مطلوب باز می‌ماند و گمراه می‌گردد. سرسپردگی مرید به مراد در کلام مولانا چنین بازتاب یافته است:

پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر  
(۱/۲۹۴۸)

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ  
(۱/۲۹۵۰)

چون گرفت پیر هین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو  
(۱/۲۹۷۴)

چون گزیدی پیر نازک‌دل مباش سست و ریزیده چون آب‌وگل مباش  
(۱/۲۹۸۴)

ناقه جسم ولی را بنده باش تا شوی با روح صالح خواجه‌تاش  
(۱/ ۲۵۲۶)

این نگرش صوفیانه آگاهانه یا نا آگاهانه در استحکام پایه‌های نظام استبدادی نقش بسزایی داشته است و اطاعت محض از پیر، اطاعت بی‌چون‌وچرا از فرامین پادشاهان خودکامه را به عامه مردم القا می‌نموده است. به‌گونه‌ای که پادشاهان همواره مشوق و حامی این نحله بوده‌اند. تا جایی که پادشاهان صفوی، به این نوع جهان‌بینی دامن می‌زدند تا از این طریق مبانی استبداد خویش را تحکیم نمایند و اطاعت مطلق پیروان خود را مطالبه کنند (فولر، ۱۳۸۲: ۷۹).

#### ۴-۵. پادشاهی عطیه‌ای الهی

به گفته ویتفوگل در دنیای ذهنی ایرانیان وجود شاه سرچشمه خیر، برکت و عدالت است. به دستور او کارهای کشور به انجام می‌رسد و برای کشور شادی و آرامش به ارمغان می‌آورد و آن را از آلودگی‌های درونی و حمله خدایان دیگر پاسبانی می‌کند. چنین کسی تمام اختیارات و قدرت را در دست دارد و مظهر تجلی همه نهادهای کشور است. با وجود چنین تفکری پیدا است که شاه باید از نظر توانمندی و شایستگی بسیار نیرومند باشد تا بتواند وظایف نیک خود را به انجام برساند که متخلّق بودن به این ویژگی‌های مافوق بشری لازمه خودکامگی فردی است. البته الزاماً قدرت، موجد خودکامگی نیست؛ بلکه نحوه استفاده از قدرت و کاربست آن است که می‌تواند منجر به خودکامگی شود.

پیامبران و رهبران الهی قدرت مافوق بشری داشتند؛ اما هیچ‌کدام از انبیای الهی مستبد نبودند، داستان مجادله سلیمان و مور در قرآن گویای این حقیقت است. تفاوت این دو قدرت در یک نکته مهم است و آن این است که قدرت پیامبران، قدرتی معطوف به تسلیم در برابر قدرتی مطلق (بیرون از خود و خلق) است؛ ولی قدرت حکام مقتدر معطوف به اراده است و روی در خود یا خلق دارد. فسادآور بودن قدرت مطلق، نیز از آنجا حاصل می‌شود که نظارتی بر آن وجود نداشته باشد؛ قدرت معنوی پیامبران از طریق تقوا و عصمت کنترل می‌شود ولی قدرت ظاهری شاهان که عاری از نظارت بیرونی (احزاب، مطبوعات، نهادهای اجتماعی و مدنی و غیره) است، به‌زودی به آفت استبداد آلوده می‌شود. کسی که بر جان و مال شهروندان و بر سرنوشت کشور تسلط دارد به خصلت‌های مافوق بشری نیاز دارد تا بتواند کشور را از گزند محفوظ نگه دارد و در به‌کاربردن قدرت باید به آن اندازه خویشتن‌دار و فرزانه باشد که از راه‌ورسب عدالت و دادگری خارج نگردد. «در یونان عصر هومر پادشاه ریشه خدایی داشت و چیرگی‌اش بر امور مذهبی چنان شدید بود که او را کاهن اعظم می‌نامیدند» (ویتفولگ: ۱۴۸).

در منابع اسلامی نیز به این ویژگی فرمانروای جامعه استبدادی در ایران اشاره شده است. فیرحی می‌نویسد: «مقام سلطانی در اندیشه دوره میانی، مقامی فراتر از انسان‌های عادی جامعه است و از آن‌روی که در جایگاهی مابین خداوند عالم و قاهر و رعیت ناتوان قرار دارد، سایه هیبت خدا در زمین است و گو اینکه، به‌رغم شمایل انسانی، ماهیتی جدای از جنس بشر دارد، نسبت سلطان و رعیت به‌سان نسبت شبان و رمه است که به‌رغم تفاضلی در حد تفاوت نوع، سرنوشت آن‌ها به همدیگر گره‌خورده است» (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۲۱)

جنس ما چون نیست جنس شاه ما  
مای ما شد بهر مای او فنا  
(۲/ ۱۱۷۳)

خصوصیاتی همچون «شیر اسرار» و «امیر» بیانگر صورت دیگر این شاه است (یعنی ولی‌بودن و خداگونگی اوست)؛ به‌همین علت است که چنین فردی شیر اسرار و امیر است و هرچه که دیگران در ضمیر ببندیشند، درمی‌یابد:

هرکه باشد شیر اسرار و امیر  
او بدانند هر چه اندیشد ضمیر  
(۱/ ۳۰۴۱)

به نظر فوکو رواج تصور از حاکم به‌عنوان شبان و رعیت چون رمه‌ای از گوسفندان در تاریخ و اندیشه سیاسی شرق نتایج مهمی در زندگی این مردم داشته است که در یک‌سوی آن گله‌ای

کثیر از انسان‌های کم‌خرد و رمه‌ای ناتوان از تدبیر و در سمت دیگر حاکم مدبر و هوشمندی که فقط صورت انسانی دارد؛ اما بسیار فراتر از انسان و گویی از جنس دیگر استقرار دارد و رعیت ناگزیر از اطاعت است (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). حکومت‌های استبدادی به منظور کسب مشروعیت و توجیه کردارهای خودسرانه خویش از این باور بهره می‌گیرند و با تقدس بخشیدن به حاکمیت خود، از پاسخگویی سرباز می‌زنند و مردمان را ناگزیر از تسلیم می‌کنند؛ زیرا این امر مقدس و هرآنچه در پیوند با نظام کیهانی باشد، مطلق و بی‌چون است و پرسش درباره آن و به چالش کشیدنش گناهی است نابخشودنی.

در داستان پادشاه و کنیزک، پادشاه علاوه بر اینکه نماینده برتر اقتدار دنیوی محسوب می‌شود، نماینده برتر مذهبی نیز هست و به کمک نمادهای مذهبی همانند مسجد و دعا و رازونیز با پروردگار به تقویت و تثبیت مقام دنیوی‌اش می‌پردازد. این مسئله قابل بازخوانی با نظریه استبداد شرقی ویتفوگل است:

پابره‌نه جانب مسجد دوید	شه چو عجز آن حکیمان را بدید
سجده‌گاه از اشک شه پر آب شد	رفت در مسجد سوی محراب شد
(۱/۵۶-۵۵)	
دشمن عیسی و نصرانی گداز	بود شاهی در جهودان ظلم ساز
جان موسی او و موسی جان او	عهد عیسی بود و نوبت آن او
(۱/ ۳۲۵-۳۲۴)	

## ۶-۴. تمرکزگرایی

یکی از ویژگی‌های نظام استبدادی آب‌سالار تمرکز سهمگین نیروی نظامی، دین و دیوان‌سالاری بود که قدرت استبدادی تامی را به حکومت آب‌سالار بخشید؛ به این ترتیب قانون به معنای وجود یک حکومت اقتدار مطلق اجرایی، مدیریتی، قضایی، نظامی و مالی را در دست دارد و می‌تواند آن را برای هر چیزی که خودش مناسب می‌بیند، تغییر دهد. چنین حکومتی در برابر شهروندان هم در مقام تهمت زننده، هم مقام قاضی و هم مجازات‌کننده قرار می‌گیرد (ویتفوگل، ۲۰۱-۹).

شیر به این دلیل که گرگ در محضر او بی‌ادبی کرده و با وجود پادشاهی چون او سخن از «ما» و «تو» بر زبان آورده و وجود خود را در وجود شیر محو نکرده است، به خود حق می‌دهد که گرگ را مجازات کند. اینکه شیر در این داستان گرگ را به دلیل بی‌ادبی و بدون بازخواست می‌کشد.

در داستان مناظره موسی و فرعون، وی به موسی گفت: ای حکیم! چرا مردم را کشتی و به بیم و هراس افکندی؟ مردم نیز با تو دشمن شده‌اند و زن و مرد کینه تو را به دل گرفته‌اند. تو مردم را به سوی خود فراخواندی، ولی کار وارونه شد و مردم هم چاره‌ای جز مخالفت و ستیز ندیدند. من نیز اگر در دفع شرّ تو مسامحه می‌کنم، بدان که پنهانی در حال زمینه‌سازی برای کيفردادن تو هستم و این‌گونه با سوءاستفاده از مقام و موقعیت خود کشته‌شدن مردم را به موسی نسبت می‌دهد و سپس خود در این زمینه داوری و برای مجازات موسی اقدام می‌نماید:

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم	خلق را کشتی و افکندی تو بیم
در هزیمت از تو افتادند خلق	در هزیمت کشته شد مردم ز زلق
لاجرم مردم ترا دشمن گرفت	کین تو در سینه مرد و زن گرفت
خلق را می‌خواندی بر عکس شد	از خلافت مردمان را نیست بد
من هم از شرت اگر پس می‌خزم	در مکافات تو دیگری می‌پزم
دل ازین برکن که بفریبی مرا	یا بجز فی پس‌روی گردد تو را
تو بدان غره مشو کش ساختی	در دل خلقان هراس انداختی
صد چنین آری و هم رسوا شوی	خوار گردی ضحکه غوغا شوی
همچو تو سالوس بسیاران بدند	عاقبت در مصر ما رسوا شدند

(۳/ ۱۰۶۷-۱۰۷۵)

#### ۷-۴. تأثیرگذاری نزدیکان بر فرمانروا

به عقیده ویتفوگل «گذشته از وزیر، بهترین موقعیت تأثیرگذاری بر فرمانروا را همسران، خویشاوندان نسبی و سببی، درباریان، خادمان و نورچشمی‌ها دارند» (همان: ۴۷۴). گهگاه در حکومت استبدادی جوامع شرقی، شاه برخی از وظایف خود را به وزیر واگذار می‌نمود ... او ممکن است به خاطر ضعف و بی‌کفایتی، بخشی از برتری عملیاتی‌اش را به یک دستیار واگذارد که نایب‌السلطنه، وزیر یا صدراعظم است (همان: ۵۶۰-۴۶۷). در داستان فرعون و موسی، فرعون با بی‌ارادگی تحت تأثیر سخنان هامان قرار می‌گیرد و قدرت تصمیم‌گیری از او گرفته می‌شود:

گفت با هامان بگویم ای ستیر  
شاه را لازم بود رای وزیر

(۴/ ۲۶۲۵)

در داستان پادشاه و کنیزک، شاه جهت مداوای کنیزک به توصیه حکیم آسمانی که از نزدیکان فرمانروا است، فرمان می‌دهد که زرگر سمرقندی را فریفته و او را به دربار آورده و او را با خوراندن سم از بین ببرند. در این داستان حکیم آسمانی و همچنین در داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت، وزیر به‌عنوان نورچشمی شاه دارای بهترین موقعیت تأثیرگذاری بر فرمانروا است:

گفت ای شه خلوتی کن خانه را      دور کن هم خویش و هم بیگانه را

(۱/۱۴۴)

شاه گفتش پس بگو تدبیر چیست      چاره آن مکر و آن تزویر چیست

(۱/۳۴۱)

گفت ای شه گوش و دستم را ببر      بینی‌ام بشکاف و لب در حکم مر

بعد از آن در زیر دار آور مرا      تا بخواهد یک شفاعت گر مرا

بر منادی گاه کن این کار تو      بر سرراهی که باشد چارسو

(۱/۳۴۶-۳۴۴)

#### ۸-۴. انزواطلبی و کناره‌گیری

مطابق گفته ویتفوگل شخصی که تحت شرایط قدرت تام زندگی می‌کند، تنها قادر است به یک نوع کناره‌گیری هشیارانه پناه برد. او که بسیار مشتاق است از بدترین شرایط بپرهیزد، همیشه باید آمادگی رویارویی با آن را داشته باشد. کناره‌گیری رویکرد بسیاری از افراد آزاد در دوران مختلف و در بخش‌های متفاوت جوامع باز و نیمه‌باز بوده است. ولی پیش از پیدایش دستگاه دولتی صنعتی، این رویکرد بیشتر در قلمرو استبداد شرقی غلبه داشت و رواقی‌گری در یونان در زمانی پدید آمد که جامعه متوازن یونان تسلیم نظام هلنی قدرت تام شد که اسکندر آن را بنیان گذاشته بود (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۲۴۹-۲۵۰). در ایران روی آوردن عده‌ای از مردم به گرایش‌های عرفانی قابل بازخوانی با این گفته ویتفوگل است؛ زیرا تصوف مبتنی بود بر روی گردانیدن از مادیات و اعراض از جاه‌جویی و بلندپروازی و بزرگی:

گفت آن شیر اندرین چه ساکنست      اندرین قلعه ز آفات آمنست

قعر چه بگزید هر که عاقلست      زانک در خلوت صفاهای دل است

ظلمت چه به که ظلمت‌های خلق      سر نبرد آنکس که گیرد پای خلق

(۱/ ۱۳۰۳-۱۳۰۱)



## نتیجه‌گیری

پس از بررسی انجام‌گرفته در این پژوهش به این نتیجه رسیدیم که چون عارفان و ازجمله مولانا در بین مردم و با مردم زندگی می‌کرده‌اند، مضامین و مفاهیم ذهنی آنان برگرفته از زندگی اجتماعی و سیاسی عصر آنان بوده است و در واقع، آثارشان بازتاب‌کننده واقعیت‌های زندگی اجتماعی و سیاسی عصر آنان بوده است. مولانا موضوع بسیاری از سخنان خود را از زندگی واقعی توده‌ها گرفته و در آثارش شکل واقعی انسان‌ها را نقاشی کرده است.

بر اساس مؤلفه‌های مطرح در نظریه استبداد شرقی ویتفوگل، در مثنوی معنوی، نموده‌های طبقات، ارعاب، خشونت، سرسپردگی و اطاعت تام، فقدان مبارزه طبقاتی، منشأ الهی قایل‌شدن برای پادشاهی، تمرکزگرایی، کناره‌گیری و انزواطلبی، تأثیرپذیری شاه از دیگران و نظام مراد و مریدی وجود دارد و مولوی در این متن تحت تأثیر گفتمان غالب استبدادی و نظام سلسله‌مراتبی زمانه خود قرار گرفته است. همچنین در برخی از بخش‌های مثنوی، تحت تأثیر استبداد شرقی و بازتاب آن بر ذهن و زبان مولوی، جامعه‌ای استبدادی به تصویر کشیده شده است. قصه‌های رفتن شیر و گرگ و روباه به شکار، پادشاه و کنیزک، پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب، شیر و نخجیران و غیره چنین جامعه‌ای را به تصویر کشیده‌اند. مولوی در مثنوی، ساختار سیاسی نظام استبدادی و گفتمان منبعث از آن را در قالب قصه‌ها و اندیشه‌های عارفانه خویش بازسازی و تکثیر کرده و براین اساس می‌توان گفت او نیز چون دیگر مردمان آن زمانه، گفتمان غالب را درباره قدرت و سیاست پذیرفته است و در لوای این حکایات، مستقیم و غیرمستقیم به آن نظام حکومتی، مشروعیت بخشیده است. علاوه بر آن، تحت تأثیر دانش عمیق عرفانی‌اش، ناخودآگاه برای طرح‌واره ذهنی خود که مبتنی بر سیستم طبقاتی و قدرت مطلقه سیاسی حاکم بر جامعه بوده است، منشأ الهی نیز قایل شده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت آثار مولوی در ارتباط و تعامل با گفتمان‌های غالب زمانه او قرار دارند و قصه‌های مثنوی نقش مهمی در بازتولید دانش، باورها، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها و هنجارهای اجتماعی دارند.

## فهرست منابع

- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به‌اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

- تهرانی، مسعود (۱۳۸۳). *استبداد و اقتدارگرایی*، تهران: نشر همراه.
- جلال‌الدین، محمد بلخی (۱۳۷۶). *مثنوی معنوی*، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی.
- دیرکس، هانس (۱۳۸۴). *انسان‌شناسی فلسفی*، ترجمه محمدرضا بهشتی، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۵). *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*، تهران: آگه.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۷). *تاریخ تحولات اجتماعی*، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۶۷). *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳). *قبله عالم*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸). *قدرت دانش مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۴). *در پیرامون خودمداری ایرانیان*، چاپ سوم، تهران: اختران.
- کواکبی، سید عبدالرحمن (۱۳۹۰). *طبیعت استبداد*، به‌کوشش و ویرایش غلام‌رضا امامی، تهران: علم.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۲). *سیاست‌گذاری ساختار قدرت در ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- منتسکیو (۱۳۶۲). *روح القوانین*، ترجمه کریم مجتهدی، تهران: امیرکبیر.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۸۳). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به‌اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۸). *مرزبان‌نامه*، چاپ چهاردهم، به‌کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- ویتفوجل، کارل آگوست (۱۳۹۱). *استبداد شرقی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷). «دیانت مدارا و مدنیت»، *مجله کیان*، شماره ۴۵.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۲). «تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه»، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، پیاپی ۷۴، صص ۴۹-۶۸.

- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۵). «شیر و نقش آن در معتقدات آریایی‌ها»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۳، سال ۱، صص ۹۲-۱۲۲.
- ماهریان، هوشنگ (۱۳۸۱). «فتودالیزم، شیوه تولید آسیایی یا استبداد ایرانی ما؟»، کتاب توسعه، شماره ۱۱، صص ۹۸-۱۰۸.
- مهربانی ممدوح، فاطمه و صدقی حسین (۱۳۹۸). «تأثیر و بازتاب نظام طبقاتی و استبدادی در متون تعلیمی مشهور فارسی»، نشریه زبان و ادب فارسی، دانشگاه تبریز، سال ۷۲، شماره ۲۰۴، پاییز و زمستان، صص ۳۰۸-۳۳۳.
- مشیدی، جلیل و کرمی، حجت‌الله (۱۳۹۴). «مولانا و بازتولید گفتمان سلطنت مطلقه در تمثیلی عرفانی»، هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۹۷۰-۱۹۸۴.